دکتر نصرالله جهانشاه لو

دربارهٔ آذربایجان و آران و زبان آذربایجانی*

گزینش نام آذربایجان به جای آران

دربارهٔ آذربایجان و آران و زبان آذربایجانی نوشته ای روانهٔ خدمت کردم که شاید به کار آید. در این باره بسیار می توان گفت و نوشت اما آنچه من از آقای دکتر قاسم زاده وزیر خارجهٔ دولت مساوات، خود شنیده ام سندی بسیار آموزنده است.

هنگامی که در سال ۱۳۱۱ خ. دانش آموز سال پنجم دبیرستان شرف بودم آقای دکتر قاسم زاده دبیر زبان فرانسهٔ ما بود (دو سال پس از آن او استاد دانشکدهٔ حقوق تهران و مشاور مسائل بین المللی وزارت خارجهٔ ایران شد). من که دربارهٔ کشتار دسته جمعی خانوادهٔ رمانوف و انقلاب ۱۹۱۸ م. روسیه و برپایی دولت مستقل مساواتی در باکو و دیگر بخشهای قفقاز از پدرم بسیار شنیده بودم و می دانستم آقای دکتر قاسم زاده در دولت مستعجل مساواتی ها وزیر خارجه بود، روزی در فاصلهٔ دو درس سود جُستم و از ایشان اجازهٔ پرسش خواستم. او نخست گمان کرد دربارهٔ زبان فرانسه است، اما همین که من به آذربایجانی آغاز سخن کردم خندان شد و گفت: پس شما آذربایجانی هستید؟ گفتم: بلی. گفت: چه پرسش دارید؟ گفتم: خواهش می کنم اگرچه کوتاه دربارهٔ تشکیل حزب مساوات و دولت آن بفرمایید. او گفت: پس از انقلاب ۱۹۱۸ م. هنگامی که لنین سر رشتهٔ کار را در دست گرفت و حزب بلشویک اعلان آزادی مردم زیر یوغ تزاری را داد، ما در باکو حزب ملی

* در این مقاله از زبان رایج در آذربایجان با نامهای آذربایجانی، ترکی آذری، آذری، و از ساکنان آذربایجان به نامهای آذربایجانی و آذری یاد شده است.

مساوات را برپا داشتیم و دولتی هم به همین نام تشکیل دادیم که من وزیر خارجهٔ آن شدم. چون گمان کردیم اگر به ایران که وطن گذشته مان بود ملحق شویم می توانیم از شرّ روسها رهایی یابیم، به مقامات ایرانی مراجعه کردیم و درخواست کردیم که ما مردم آران را از نو به وطنمان بپذیرد. بدبختانه نه این که از سوی آنان اقدامی نشد، پاسخی هم به ما ندادند. از این رو حزب مساوات به حزب جوانان ترک مراجعه کرد که آن هم سودی نداد. ما در این زمان نام سرزمین خود را آذربایجان نهادیم و گمان می کردیم به این دستاویز می توانیم خود را ایرانی معرفی کنیم و از دوباره الحاق به روسیه مصون مانیم که آن هم سودی نداد و دولت سوویت از نو ما را جزو اتحاد شوروی به حساب آورد و حزب مساوات ما را سرکوب کرد. من که در آن زمان نسبت به دیگر رهبران حزب جوان بودم از معرکه گریختم و خود را به فرانسه رساندم و چند سالی در آن جا دنبالهٔ مطالعات حقوق را گرفتم و اکنون خوشبختانه در وطنم ایران هستم. گمان نمی کنم سندی گویاتر از این باشد که نخستین بار آران را مساواتی ها آذربایجان نامیدند، آن هم برای الحاق به وطنشان ایران.

در آلمان، از آن میان در برلن، چند تن از این گروه [طرفداران تجزیهٔ آذربایجان] هستند که در میان ایرانیان به ویژه آذربایجانیان آبرویی ندارند به جوری که آشکارا جرأت گفتن نظریات خود را هم ندارند. به نظر بنده سرِ نخ این خیمه شب بازی در دست سردمداران امریکاست که به یاری ترکهای ترکیه و باکو انجام می گیرد و از ناشایستگی و نادانی گردانندگان حکومت اسلامی بهره برداری می کنند.

اما دربارهٔ زبان آذربایجانی و آران

دولتهایی که به مواد خام ارزان و بازارهای فروش فرآورده های صنعتی گران نیاز دارند، همواره در جستجوی سرزمینها و کشورهایی هستند که گردانندگان آنها فرمانبردار باشند. از این رو از وجود کشورهای بزرگ و صنعتی و مردمی نیرومند و خودگردان ناخشنود و بیمناکند. فرمانروایان آزمند این کشورها برای رسیدن به مقصود خود اختلافهای نژادی و زبانی را که بتواند به جدایی و پراکندگی ملتها کشیده شود برمی انگیزند و دامن می زنند. یکی از دستاویزهای بیگانگان و دست نشاندگان آگاه و ناآگاه آنان در میهن ما ایران از دیرباز تا کنون زبانهای کردی و آذری ست که در باختر ایران کردها و آذریها و زنگانی ها [زنجانیان] بدان سخن می گویند.

دربارهٔ زبان کردی و گویشهای آن نیازی بـه آوردن دلیل و یادآوری کارنامهٔ کهن میهنمان نمی بینم چون بدون شک کردها یکی از تیره های ششگانه و یا نُه گانهٔ مردم ماد

هستند که نخستین دولت باستانی ایران را در سرزمین کنونی برپا کردند و گویشهای کُردی بخشی از زبان پهلوی ست و کردها هرجای این زمین خاکی زندگی کنند خواهران و برادران ایرانی ما هستند که به سببهای سیاسی و نظامی در روزگارانی از ما جدا شده اند.

زبان آذری- با آن که در این باره دو تن از فرزانگان میهنمان استاد دکتر تقی ارانی و استاد احمد کسروی گفته و نوشته اند نیاز دیدم که پیش از بحث دربارهٔ آن، کمی به آغاز و دگرگونی و محتوای زبان آذری کنونی بپردازم.

پیش از آن که سلجوقها از فرارودان به خراسان و دیگر بخشهای ایرانزمین هجوم آورند، در همهٔ باختر سرزمین ما، ساوه و زرند و قزوین و خرگان و همدان و زنگان و آذرپادگان و آران مردم ما به زبان ترکی آشنا نبودند و بدان گفتگو نمی کردند، بهترین شاهد مدعا آثار نویسندگان و چکامه سرایان و نام روستاها و شهرها و کوهها و رودها به ویژه نیازمندیهای زندگی و افزارهای تولیدی کشاورزی و صنعتی ست که همه نامهای اوستایی و مادی و پهلوی داشته اند و هنوز نیز دارند.

با نظری کوتاه به سفرنامه ها و نوشته های تاریخ نویسان تا سالهای سدهٔ هفتم هجری به خوبی روشن می شود که نه تنها مردم باختر ایران پیش از هجوم سلجوقها که سالها پس از آن نیز همچنان با گویش پهلوی [فهلوی] سخن می گفتند.

ابن ندیم محمد بن اسحاق معروف به وراق که در سال ۳۷۸ هجری درگذشت در الفهرست، از دانشمند بزرگ و به نام ایرانزمین و جان باختهٔ سال ۱۴۵ هجری، روزبه ابن مقفع، روایت می کند که مردم ایران به گویشهای دری و فارسی و پهلوی و خوزی سخن می گویند و پهلوی را زبان مردم بخشهای اسپهان و ری و همدان و زنگان و ماه نهاوند و آذرپادگان می داند. ابن حوقل ابوالقاسم محمد بغدادی که از سال ۳۳۱ برای سیاحت و تجارت از بغداد بیرون شد و در مدت ۲۸ سال از سرزمینهای اسلامی دیدار کرد، در کتاب خود به نام المسالک والممالک زبان مردم آذرپادگان را فارسی، مانند زبان همگانی مردم ایران دانسته است. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی که در سال ۳۴۶ درگذشت در کتاب خود به نام التنبیه و الاشراف که گویا در سال ۳۳۲ نوشته است، گویشهای پهلوی و دری و آذری را زبان فارسی و زبان همهٔ مردم ایران نوشته است. مقدسی، شمس الدین ابوعبدالله محمد بن ابی بکر جغرافی نویس که همزمان سامانیان می زیست و خود بیشتر سرزمینهای ایران و از آن میان آذرپادگان را پیموده است گویشهای مردم ما را هشتگانه می داند و از آنِ مردم آذرپادگان را پهلوی می نویسد و آن را فارسی منغلقه می نامد. حمدالله مستوفی جغرافی دان که در ۷۵۰ هجری درگذشت و خود در قزوین می زیست و بارها به زنگان و

بخشهای آذرپادگان سفر کرده است در نزهة القلوب گویش مردم تبریز و مراغه و زنگان را پهلوی می نویسد. از نوشته های دیگران هم چنین بر می آید که مردم باختر ما که اکنون برخی به گویش ترکی آذری سخن می گویند تا آغاز فرمانروایی صفویان گویش پهلوی داشته اند. چنان که چکامه هایی که از نیای صفویان در دست است به پهلوی همانند کردی ست.

اکنون ببینیم که دگرگونی در گویش پاره ای مردم باختر ایران از چه زمان و چگونه پدید آمده است. پیش از آن که سلجوقها به جنوب روی آوردند، پادشاهان سامانی پاره ای از تیره های ترک را به خدمت سرباری گرفتند که نیا و پدر پادشاهان غزنوی انوشتکین و البتکین از آنان بودند. سران این ترکان رفته رفته در دستگاه سامانیان به پایگاههای بالا رسیدند تا جایی که چون امیران و فرمانروایان به بخشهایی از قلمرو سامانیان گماشته شدند.

نخستین بار البتکین پدر مادر محمود غزنوی و سپس پدرش سبکتکین در قلمرو خود دم از خودگردانی زدند و سرانجام توانستند پایهٔ پادشاهی غزنویان را بنیاد نهند. تا این زمان اگرچه کم و بیش در خاور ایران ترکان رخنه کردند اما در زبان و گویش مردم ما دگرگونی پدید نیامد چون هنوز کوچ تیره های ترک انجام نگرفته بود.

اما ترکان دیگری که سلجوق ها نامیده می شدند به خدمت سلطان محمود غزنوی درآمدندو در بخشهای مرو و بخارا و خیوه جای گرفتند و جزو سپاهیان کمکی غزنویان به شمار آمدند.

پس از مرگ محمود در ۴۲۱، از آن جایی که مسعود پسرش مردی افیونی و ناتوان بود سلجوقها بنای سرکشی گذاشتند و پس از چند سال مدارا سرانجام پس از دو نبردی که میان نیروی مسعود و آنان در مرو در گرفت بر خراسان چیره شدند، چنان که طغرل بیک در سال ۴۲۹ نیشابور را پایتخت خود نامید و در ۴۳۳ ری و گرگان و تبرستان و سپس در ۴۳۴ اسپهان و در ۴۴۶ آذرپادگان و در ۴۴۸ بغداد و سپس پارس و کرمان را نیز زیر فرمان خود گرفت.

ناگفته نگذاریم که بیشتر تیره های سلجوق هنوز چادرنشین و بیابانگرد و دام دار بودند. از این رو هرجا در میهن ما چراگاههای بهتری برای دامهای خود سراغ کردند بدان جا روی آوردند و جایگزین شدند. آنان بیشتر در زرند و ساوه و خرگان و کنارهای قزوین و همدان و زنگان و آذرپادگان و آران جای گرفتند. پس از آن گروههای دیگر سلجوق به همراهی لله های شاهزادگان سلجوقی به نام آتابیک به آذرپادگان و آران و فارس و کرمان رهسپار شدند. از این زمان بود که رفته رفته زبان چیرگان و فرمانروایان ترکان

سلجوقی در میان مردم ما که ناچار با آنها برخورد و داد و ستد داشتند رخنه کرد.

کسانی که با زبانها و گویشهای ترکان در کشورهای گوناگون آشنا هستند و به ویژه گویشهای ترکی را می شناسند می دانند زبانی که در باختر کشور ما زیر تأثیر زبان ترکان فرمانروا پدید آمده است، زبان ناب ترکی نیست. چنان که نه تنها بیش از سه چهارم واژه های زبان ترکی آذریِ زنگان و آذرپادگان اوستایی و پهلوی و دری ست، که بسیاری از فعلها نیز در این زبان ریشهٔ اوستایی و پهلوی دارند که با دستور زبان ترکی صرف می شوند. به جوری که یک زنگانی یا تبریزی و یا مراغه ای با زبان دگرگون یافتهٔ کنونی خود با یک ترک ازبک و تاتار و قرقز و کازاخ و... نمی تواند گفتگو کند. آنان زبان یکدیگر را در نمی یابند، مگر زبان ترکان ترکیه را کم و بیش، آن هم به سبب دگرگونی زبان اشغالگران سلجوق و غز و نیز تأثیر زبان مردم سرزمینهای اشغالی که در آن واژه های فارسی و پهلوی و عربی و رومی و یونانی بسیار است.

نکته ای که بیش از همه می تواند از دید علمی گویا باشد این است که افزار تولید، خواه کشاورزی و خواه صنعتی و لوازم خانه، به هیچ رو دستخوش دگرگونی نشده است چون تازه واردین بیابانگرد و گله چران در این باره چیزی نداشتند که به مردم ما تحمیل کنند یا بیاموزند.

تیرهٔ دیگر ترک که به همراه لشکر مغول پس از ۶۱۶ به میهن ما تاختند تاتارها بودند که به نوشتهٔ پاره ای کارنامه نویسان نزدیک به یک پنجم سپاهیان مغول را تشکیل می دادند. بی شک نمی توان جایگیری بسیاری از این تاتارها را در میهنمان در دگرگونی گویشها بی تأثیر دانست.

کسانی که از ناآگاهی و یا به سبب مقصدهای سیاسی بخشی از مردم ما را «ترک» می خوانند، نمی دانند و یا نمی خواهند بدانند که پس از نبرد چالدران و زمان شاهی شاه تهماسب، و به ویژه در فتنهٔ افغانها که ترکهای عثمانی بخشی از باختر کشور ما را اشغال کردند، با درنده خویی و ددمنشی و بدرفتاریهای خود، چنان تنفر مردم ما را برانگیختند که در میان مردم ما، نام «ترک» همردیف کلمهٔ «نادان» قرار گرفت، به جوری که در زنگان هنگامی که کسی را نادان می خوانند، می گویند «تورک دی وله گتسین» یعنی: ترک است، رها کن برود.

اما سلجوقها پس از آشنایی نزدیک با فرهنگ مردم ایران بدان خو گرفتند و دل بستند، چنان که شاهان سلجوق که از کنارهٔ آمودریا تا کنار دریای سپید (مدیترانه) فرمانروا بودند، در بزرگداشت فرهنگ ایران کوشیدند. تا جایی که نظام الملک توسی دانشگاههای

نظامیهٔ توس و نیشابور و بغداد را که بزرگترین دانشگاههای آن زمان بودند و نقش بزرگی در پرورش دانشمندان بازی می کردند بنیان نهاد. خیام و عبدالرحمن خازنی و دیگر یارانشان به خواست ملکشاه بزرگترین و دقیقترین زیج را که محاسباتش با دقیقترین زیجهای امروزی اختلاف چندانی ندارد برپا داشتند.

سرداران ایرانی، ارتش سلجوقیان را از وضع چریکی بیرون آوردند تا جایی که الب ارسلان با چنین ارتشی که تنها پانزده هزار سرباز داشت، ارتش بزرگ امپراتور روم خاوری رومانوس دیوجانس را که بیش از دویست هزار سرباز رومی و یونانی و گرجی و ارمنی و بلغاری و فرانسوی داشت در ۴۶۵ در ملازگرد (نزدیک دریاچهٔ وان) تار و مار کرد و امپراتور روم را به اسارت گرفت و سپس همین ارتش توانست فلسطین را از چنگ مسیحیان به در آورد که بهانهٔ جنگهای دویست سالهٔ صلیبی شد.

در زمان سنجر، خود سلجوقها دچار سرکشی گروه دیگر ترکان که «اوغز» یا «غُز» نامیده می شوند گردیدند، تا جایی که سنجر در ۵۴۸ در نزدیک مرو از این غزهای یابانگرد و بربر شکست خورد و خود و همسرش اسیر شدند، و مدت سه سال تا ۵۵۱ همچنان در اسارت بود و تنها در این سال پس از درگذشت همسرش توانست بگریزد. غزها که وحشی ترین قبیلهٔ آسیای میانه به شمار می آمدند، در ایرانزمین از فرارودان تا باختر ترکتازیها و کشتار بسیار کردند، به جوری که زنان روستاهای زنگانِ ما هنوز پس از گذشت هشت سد سال هنگامی که فرزندان نافرمان خود را می خواهند بخوابانند، می گویند «یات یوخسا غزان گلر» یعنی: بخواب، ورنه غزان می آیند.

خوشبختانه غزها در سرزمینهای میهن ما کمتر ماندند و بیشتر هجوم آنها به سرزمین روم خاوری بود، چنان که عثمان غازی سردار آنان در ۶۹۹ بسیاری از سرزمین روم خاوری را از چنگ سلجوقها به در آورد (نام کشور عثمانی نیز از نام همین عثمان غازی ست). سرانجام سردار دیگر غز به نام محمد فاتح در ماه خرداد ۸۵۷ برابر ماه مه ۱۴۵۳ م. کنستانتینوپل پایتخت روم خاوری را گرفت و برای همیشه این دولت را که از سال ۳۹۵ میلادی به دستور تئودر پدید آمده بود برانداخت، که دولت ترکیهٔ کنونی باقی ماندهٔ همان دولت عثمانی غزان است. از این رو مردم ترکیهٔ کنونی هیچ گونه خویشاوندی نژادی و خونی و سببی و نسبی با ما مردم ایران چه خراسانی و چه شیرازی و چه زنگانی و آذرپادگانی ندارند، جز پاره ای مردم بخش خاوری آن که در درازای زمان از ما جدا شده اند.

اما سرنوشت آران

چنان که می دانیم پس از جانفشانیهای ارتش ایران و عباس میرزا و دیگر سرداران

ایران چون حسینقلی خان معروف به باکو خان و حسن خان سردار ایروانی معروف به ساری ارسلان و ابراهیم خلیل خان جوانشیر خانِ کاراباغ، آران با پیمانهای گلستان و ترکمانچای سرانجام به دست روسها افتاد و آن را یکجا ماورای قفقاز، زاگافگازیا، نامیدند تا در سال ۱۹۱۸ م. که انقلاب اکتبر کامیاب شد، مردم اسیر روسها گمان کردند که زمان رهایی فرا رسیده است، از این رو گرجستان اعلان استقلال کرد و ارمنیها حزبی به نام داشناک (راست) و آرانی ها حزبی به نام مساوات را بنیان نهادند. مساواتی ها که رهبرانشان همه مردانی دانشمند و میهن پرور بودند برای این که بتوانند شاید از نو به میهن خود ایران بپیوندند یا دستِ کم خودگردان شوند، سرزمین خود را آذربایجان نامیدند، اما دریغ که چنان نشد. انقلابیون کمونیست بیشتر سران مساواتیها را کشتند و تنها چند تن توانستند از مهلکه بگریزند که آقای دکتر قاسم زاده استاد دانشکدهٔ حقوق تهران و مشاور امور بین المللی وزارت امور خارجهٔ ایران یکی از این سران مساواتی بود. در این جا یادآور می شویم که تا سال ۱۹۱۸ م. چنان که در بالا اشاره رفت، آران هیچ گاه نام آذربایجان نداشته است و همهٔ کارنامه نویسان ایران از آن همواره به نام آران یاد کرده اند و آران واژه ای ست مادی که سرزمین گرمسیر را می گویند چنان که در دیگر گویشهای فارسی گرمسیر و گرمسار و سمیران می نامند.

این سرزمین آران تا پیمان گلستان و ترکمانچای همواره بخشی از ایران بوده است و فرمانروایان بخشهای آن که خان نشین نامیده می شدند، چون باکو و کاراباغ و شروان و گنجه و شکی و داغستان هر یک جداگانه از سوی دولت ایران انتخاب می شدند و بیشتر فرمانروایان آنها همزمان سردار ارتش ایران نیز بودند. کسانی که از «همه ترکی» (پان ترکیزم) دم می زنند، آب در هاون می کوبند و کسانی هم که دم از آذربایجان یگانه و جدایی از ایران می زنند باز کم و بیش یا ناآگاهند یا زیر تأثیر دشمنان هر دو مردم آذربایجان و آران اند. دشمنان ایران، زمانی مردم آران را به زور از میهنشان ایران جدا کردند و به روز کنونی نشاندند. اکنون ناآگاهانی چند سودای جدایی آذربایجان از ایران را در سر می پرورانند.

مردم آذربایجان هیچ گاه خود را جدا از ایران و غیر ایرانی نمی پندارند، به جوری که در سرتاسر زنگان و آذربادگان با چراغ اگر جستجو کنید در میان همهٔ روستاییان حتی یک تن و در میان شهریها شاید جز تنها تنی چند گمراه را نمی توان یافت که اندیشهٔ جدایی از ایران را در سر بپروراند. مردم باختر ما در درازای زمان هنگامی که نیاکان ما به ایرانزمین آمده اند همواره در برابر هجوم متجاوزین آشور و اسکندر گجستک و تازیان بیابانگرد و

فرهنگ برانداز و ترکان عثمانی کینه توز نادان و... همواره سپر بلای میهن خود ایران بوده اند و هم اکنون نیز هستند.

بخشی از مردم باختر ما که اکنون به ترکی آذری گفتگو می کنند، همواره به فارسی می نویسند و به فارسی می خوانند. این که گویا فارسها به آنان ستم کرده اند و می کنند و آنها را ناچار می کنند به فارسی بگویند و بنویسند، افسانهٔ نابخردانه ای بیش نیست. این افسانه در دوران فرمانروایی یک سالهٔ فرقهٔ دموکرات آذربایجان ساخته و پرداختهٔ ما فرمانروایان آن بود که من خود یکی از افسانه پردازان آن بودم، که اکنون به دست گروه کوچکی ناآگاه و پاره ای آلت دست بیگانگان افتاده است و بدون این که بدانند چه آیندهٔ شومی در انتظار آنهاست نابخردانه آن را به زبان می آورند و تبلیغ می کنند. وضع نابه سامان کنونی و آیندهٔ تاریک مردم سرزمینهایی چون افغانستان و فرارودان و آران، که در زمانهای گذشته با دسیسه های بیگانگان از ما جدا شده اند باید مایهٔ عبرت ناآگاهان کنونی گردد. ما همگی باید در راه برپایی فرمانروایی آیینهای مترقی برای همهٔ ملتمان کوشا باشیم به جوری که همهٔ مردم در ایرانزمین از حق قانونی برخوردار و به وظیفهٔ خود در برابر دیگران و میهن آشنا باشند. تا کنون در نتیجهٔ ولنگاری مشتی روشنفکرنمای کم کار و پُرمدعا، مردم ما چنان که باید به حق و وظیفهٔ خود آشنا نیستند. پیداست مردمی که به حق و وظیفهٔ خود در میهن خود آشنا نباشند نمی توانند قانون را هر اندازه هم مترقی و فراگیر باشد نگاهدارند. بهترین نمونه، قانون اساسی مترقی صدر مشروطیت ایران است که نیاکان ما با خون دل و با قیمت فدا کردن جان خود به دست آوردند، اما چون به حق و وظیفهٔ خود آشنا نبودیم نتوانستیم آن را نگاهداریم و از آن بهره مند شویم، به جوری که هر از راه رسیدهٔ خودکامه یا روشنفکرنمایی بخشی از آن را از دستمان به در آورد و سرانجام به روز کنونی افتادیم. ما باید از پراکندگی به هر اسم و رسمی باشد بپرهیزیم و در راه برقراری فرمانروایی قانون در ایران زمین بکوشیم.

در پایان یادآور می شویم که مردم آران که اکنون آذربایجان نامیده می شود هم میهنان ایرانی و خواهران و برادران ما هستند و دسیسه های بیگانگان و گذشت زمان هیچ گاه مهر آنان را در دل ما کم نکرده است و آغوش مام میهن و مردم ما همیشه برای بازگشت آنان به میهن خود ایران باز است. بر آنان است، اکنون که از بند روس رهایی یافته اند با روش مردم سالاری راه آیندهٔ خود را بازیابند.

برلن، ۶ شهریور ۲۵۵۷